



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۳۸۸

موضوع کلی: تعریف علم اصول

مصادف: ۱۸ شوال ۱۴۳۰

موضوع جزئی: تعریف شهید صدر و امام (ره)

جلسه: ۱۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تعریف هفت: شهید صدر

مرحوم شهید صدر در مورد تعلم اصول تعریفی دارند که به صورت خلاصه آنرا عرض می کنیم. ایشان می گوید علم اصول عبارت است از: «هو العلم بالعناصر المشتركة فی الاستدلال الفقهي خاصة التي يستعملها الفقيه كدليل علی الجعل الشرعی الكلی»^۱

علم اصول عبارت است از علم به عناصر مشترک در استدلال فقهی که فقیه از آنها به عنوان یک دلیل بر جعل شرعی کلی استفاده می کند.

خصوصیات این تعریف

ایشان چهار خصوصیت برای این تعریف ذکر می کنند که با هریک از این خصوصیات بخشی از اغیار از دایره این تعریف خارج می شوند، آن چهار خصوصیت عبارتند از:

خصوصیت اول:

اولین خصوصیت این است که با قید عناصر مشترک آن قسم از مسائل لغت که اصولی ها از آن بحث نکرده اند از علم اصول خارج می شود چون یک بخشی از مسائل علم اصول پیرامون اوضاع الفاظ است، آن قسمتی که در اصول مورد تعرض قرار گرفته به نوعی می تواند به عنوان آن عناصر مشترک تلقی بشود اما آن مسائلی از علم لغت که اصولی ها از آن بحث نکرده اند از دایره این تعریف خارج می شود همچنین بعضی از قواعد فقهی با این قید از تعریف علم اصول خارج می شود چون آنها عناصر مشترک ندارند. بعضی از قواعد فقهی این عنصر مشترک را ندارند.

و منظور از عناصر مشترک یعنی یک کلید مشترک که به عنوان کلید برای استفاده حکم شرعی در همه ابواب از آن استفاده می شود و اختصاصی به بابی دون باب ندارد. عنصر مشترک یعنی در همه ابواب فقهی قابل استفاده است و در همه جا می شود به عنوان استفاده حکم شرعی از آن بهره برد.

خصوصیت دوم:

خصوصیت دوم این است که این عنصر مشترک از عناصر استدلال فقهی است یعنی آن استدلالی که فقیه به او اتکا می کند تا یک جعل شرعی کلی را بدست بیاورد، یعنی می خواهند بگویند جنس این عنصر مشترک از جنس استدلال

^۱ سید محمد باقر صدر، بحوث فی علم الأصول، جلد ۱، ص ۳۱ مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

همچنین ر.ک: دروس فی علم الاصول، حلقه ثالث، جلد ۳، ص ۱۲

فقهی است. با این توضیح می‌گویند مثل قاعد فراغ یا اصالة الصحة از دایره تعریف خارج می‌شوند؛ برای اینکه قاعده فراغ یا اصالة الصحة هم مختص به شبهات موضوعیه است اگر چه اصالة الصحة دارای عنصر مشترک هست اما در عین حال در حیظه این تعریف قرار نمی‌گیرد، چون از جنس این استدلال فقهی نیست.

خصوصیت سوم:

خصوصیت سوم این است که این عنصر مشترک در واقع استدلال به نحو عام و به نحو کلی در مورد او لحاظ نمی‌شود چون اگر قرار باشد ما از عناصر مشترک که به اصل استدلال به نحو عموم مربوط می‌شود، بحث بکنیم این ربطی به علم اصول ندارد و در دایره علم منطق قرار می‌گیرد به این خاطر شهید صدر می‌گوید این عنصر مشترک مربوط به طبیعت استدلال فقهی است این غیر از خصوصیت دوم است. در خصوصیت دوم می‌خواهد بگوید این عنصر مشترک در واقع برای این است که بتواند در استدلال فقهی از ناحیه فقیه مورد استناد قرار بگیرد که با آن خصوصیت قاعده فراغ و اصالة الصحة از تعریف خارج می‌شود با این قید و خصوصیت می‌خواهند بگویند امثال علم منطق از دایره تعریف خارج است.

خصوصیت چهارم:

خصوصیت چهارم این است که می‌گویند کدلیل علی الجعل الشرعی الکلّی یعنی فقیه از این عنصر مشترک به عنوان یک دلیل بر جعل شرعی کلی استفاده می‌کند. صرف نظر از اینکه انحاء دلالت چیست؟ یعنی ممکن است عقلی و ممکن است شرعی باشد. صرف نظر از انحاء دلالت ما به این عنصر مشترک به عنوان یک دلیل بر جعل کلی نگاه می‌کنیم. لذا با این خصوصیت مسائل علم رجال را از دایره تعریف خارج می‌کند. همانطور که گفتیم بعضی از مسائل علم رجال یا کثیری از آن مسائل یا زرارة ثقة عنصر مشترک را دارد یعنی (یصدق علی هذه القضية انها عنصر مشترک فی الاستدلال الفقهی) چون بالاخره زرارة ثقة ولو با ضمیمه یک قیاس دیگر به عنوان یک عنصر مشترک در استدلال فقهی مورد استفاده قرار می‌گیرد که توضیح آن در جلسه دیروز بیان شد. اما آن عنصر مشترکی که به عنوان دلیل علی جعل شرعی کلی مورد استناد قرار بگیرد؛ آنرا جزء مسائل علم اصول می‌دانیم و الا در این نحو مسائل مثل وثاقت زراره در واقع سخن از جعل شرعی کلی نیست بلکه اینها بحث از ثبوت یک موضوعی می‌کنند که این موضوع یک حکم شرعی ظاهری است. یعنی با این مساله موضوع برای یک حکم شرعی درست می‌شود مثل خبر زرارة حجة و بعد از این یک حکم شرعی استفاده می‌کنیم ولی این چیزی نیست که به عنوان دلیل جعل شرعی کلی از آن استفاده بشود. لذا می‌فرماید با این توضیحاتی که دادیم دیگر نیازی به اخذ کلمه استنباط در تعریف نداریم که بخواهیم مثل مرحوم آقای خویی یک توسعه ای در معنای استنباط بدهیم که شامل منجزیت و معذرت هم بشود و آن اشکالات پیش بیاید. علی ای حال خلاصه تعریف ایشان با این توضیحاتی که ذکر شد این است که علم اصول عبارت است از علم به عناصر مشترک در استدلال فقهی که فقیه با استفاده از این عناصر مشترک به عنوان دلیل بر جعل شرعی کلی استفاده می‌کند.

اشکالات تعریف شهید صدر

اما ببینیم آیا واقعا این تعریف از اشکالات و ایرادات تعاریف گذشته میرا است؟

اشکال اول:

به نظر می‌رسد یکی از اشکالاتی که در بسیاری از تعاریف به چشم می‌خورد در این تعریف هم وجود دارد و آن اخذ کلمه علم در تعریف؛ که سابقاً توضیح آن گذشت و از ابتدای بحث گفتیم هر تعریفی که در آن کلمه علم اخذ بشود این تعریف از نظر ما قابل قبول نیست برای اینکه علم غیر از علم به مسائل است و علم عبارت است از خود مسائل آن و علم و جهل ما مدخلیتی در مساله علم بودن و خود علم ندارد.

اشکال دوم:

بعضی‌ها بر این تعریف وارد کردند این است که ما نمی‌توانیم بگوییم همه مسائل علم اصول عناصرش به عنوان عنصر مشترک و به عنوان دلیل بر جعل شرعی کلی است. چون بعضی از مسائل علم اصول از دایره جعل خارج است و جعل شرعی کلی نیست، حالا چه بگوییم بعضی از مسائل علم اصول معذر و منجز است چه بگوییم بعضی از آنها وظیفه عملیه است. حال اگر بگوییم اصول عملیه معذر و منجز است با توضیحاتی که قبلاً دادیم این اشکال پیش می‌آید که معذرت و منجزیت فرع فعلیت واقع است و لذا از این جهت شاید ما نتوانیم مساله معذرت و منجزیت را در تعریف اخذ بکنیم لذا در بعضی از تعاریف که این مساله حجیت یا معذرت و منجزیت را ذکر کرده اند ما با این مشکل مواجه می‌شویم. مثلاً بعضی از بزرگان فرموده اند که علم اصول عبارت است از علم به قواعد یا قواعدی که برای استنباط احکام شرعی از آنها استفاده می‌شود منتهی یک قیدی آورده اند: استنباط احکام شرعی من حیث التنجز و التعذر این را گفته اند تا اصول عملیه را داخل در تعریف کنند، ما با توجه به آن نکته ای که بر اشکال محقق اصفهانی ذکر کردیم به نظر می‌رسد که شاید تعاریفی که مساله حجیت و مساله تعذر و تنجز را به نوعی اخذ کرده اند خالی از اشکال نباشد. لذا اینجا اشکال ما به مرحوم شهید صدر این است که همه مسائل علم اصول نمی‌توانند کدلیل علی الجعل الشرعی الکلی قلمداد بشوند اعم از اینکه ما بگوییم بعضی از مسائل مبین وظیفه عملیه است یا بگوییم بعضی از مسائل معذر و منجز است که اگر چه عرض کردیم این نسبت به معذر و منجز بودن و اخذ این دو جز در تعریف اشکال هست. ولی اصل این مساله هست که برخی از مسائل علم اصول این خصوصیت بر آنها منطبق نیست؛ کدلیل علی الجعل الشرعی الکلی نمی‌توانیم بر آن منطبق کنیم. بله ممکن است با توجیهاتی جعل شرعی کلی را بگوییم اعم از جعل واقعی و ظاهری است تا شامل اصول عملیه بشود، خوب این مثل توجیهاتی است که در معنای استنباط می‌شود که خالی از مسامحه نیست لذا این تعریف هم به نظر ما محل اشکال است.

تعریف هشتم: امام (ره)

تعریف آخر که در اینجا مطرح می‌کنیم تعریفی است که امام رضوان الله علیه درباره علم اصول دارند.

امام (ره) علم اصول را اینطور تعریف می‌کنند که « هو القواعد الآلیة التي يمكن ان تقع كبرى استنتاج الاحكام الکلیه

الفرعیه الالهیه او الوظیفه العملیة»^۱

۱. امام خمینی (ره)، مناهج الوصول الی علم الاصول، ج ۱، ص ۵۱

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

در چاپ اول کتاب تهذیب الاصول در تعریف علم اصول این چنین آمده علم الاصول هو القواعد التي يمكن ان تقع في كبرى استنتاج الاحكام الكلية... در حالی که این فی کبری اشتباه است و صحیح اش هو القواعد الآليه التي يمكن ان تقع كبرى استنتاج الاحكام الكلية، مسلم است این (فی) اشتباه است و علی القاعدة این اشتباه از جانب مقرر صورت گرفته است و معنا ندارد بگوئیم این قواعد در کبری قرار می گیرد و باید این قواعد کبری قرار بگیرند نه در کبری. ممکن است توجیه بشود و بگوئیم منظور این است که در مقام و جایگاه کبری قرار بگیرد ولی توجیه بعید است و بهتر این است که بگوئیم کبری واقع شوند.

خصوصیات تعریف

علی ای حال چند خصوصیت برای این تعریف وجود دارد که با هر یک از این خصوصیات خواسته اند بعضی از مسائل را از تعریف خارج کنند. البته از مزایای این تعریف عدم اخذ کلمه علم در آن است.

خصوصیت اول:

اولین خصوصیت مساله **قواعد آلیه** است، حال منظور از قواعد آلیه چیست؟ قواعد آلیه در مقابل قواعد استقلالیه است. فرق قواعد آلیه با قواعد استقلالیه در این است که قواعد آلیه ما به نظر است و قواعد استقلالیه ما فیه نظر است. یعنی قواعد آلی ابزار و وسیله هستند که به چیز دیگر نظر کنیم و خودشان مقصود بالاصاله نیستند اما قواعد استقلالی آن قواعدی هستند که خودشان مقصود بالاصاله هستند و خوشان مورد نظر هستند، نه اینکه ابزاری برای نظر در چیز دیگری باشند، امام^(ره) در این تعریف قید قواعد آلیه را آورده اند؛ تا قواعد فقهیه را از تحت تعریف خارج کنند زیرا اکثر تعاریف مشکل شمول نسبت به بعضی از قواعد فقهیه را دارند. چگونگی خروج این قواعد از تحت تعریف: نظر ایشان این است که قواعد فقهیه قواعد استقلالی هستند و قواعد اصول آلی هستند، به خاطر اینکه اگر چه در قواعد فقهیه یک حکم کلی استنتاج می شود ولی استنتاج این حکم کلی خودش مقصود است در حالی که قواعد اصولی اینطور نیستند. در قواعد فقهیه ما یک حکم کلی را استفاده نمی کنیم تا به کمک او بخواهیم یک حکم دیگری را بدست آوریم. این حکم کلی مستفاد از قاعده فقهی خودش بالاصاله مقصود است. مثلاً می فرمایند قاعده کل مایضمن بصحیحه یضمن بفاسده این یک قاعده استقلالی است یعنی خودش اصالت دارد و استفاده ای که از این قاعده می شود این است که بیع فاسد ضمان آور است. یعنی حکم کلی بیع فاسد این است که ضمان آور است. این جا خود حکم مستفاد از این قاعده مقصود است و برای استفاده یک حکم شرعی دیگر نیست. به عبارت دیگر ما فیه نظر است و اگر کل ما یضمن بصحیحه را بر ابواب مختلفی مثل بیع، اجاره و سایر عقود انطباق می دهیم از باب این است که اینها مصادیق این قاعده هستند نه اینکه در یک حکم کلی دیگر استفاده بشوند. این قاعده کل مایضمن بصحیحه یضمن بفاسده خودش مطلوب است و بر آن را بیع و اجاره و... تطبیق می کنیم و از مصادیق این قاعده هستند. پس قواعد فقهیه از دایره این تعریف خارج می شوند.

برای دفع اشکال مقدر می گوئیم که اگر چه در این قاعده از یک قیاس کمک می گیریم ولی این لطمه ای به استقلالی بودن این قاعده فقهی نمی زند. استقلالی بودن به معنای این نیست که از هیچ قاعده دیگر اعانه نگیرد. استقلالی بودن یعنی حکم مستفاد از خودش مطلوب است و ابزاری برای رسیدن به حکم دیگر نیست.

با این بیان مثل استصحاب داخل در مسائل علم اصول می شود چون استصحاب از قواعد آلی است. چون استصحاب را از لاتنقض یقین بالشک استفاده می کنیم و قاعدهاستصحاب که مفاد لاتنقض یقین بالشک است خودش مقصود بالاصالة نیست. از لاتنقض یقین بالشک استفاده می کنیم برای وجوب نماز جمعه؛ وجوب نماز جمعه مصداق لاتنقض یقین بالشک نیست بخلاف بیع فاسد که مصداق برای قاعده ما یضمن... بود. لذا با این قید اصل استصحاب داخل در مسائل علم اصول می شود.

ان قلت

مشکل اصلی این است که اگر قواعد آلی را در تعریف اخذ کنیم قواعد فقهی از دایره تعریف خارج می شود که این مطلوب ما است اما بضمیمه خروج این قواعد فقهی دو قاعده از قواعد اصولی هم از دایره علم اصول خارج می شود؛ الف: اصالة الحلیة ب: اصالة الطهارة این دو اصل از مسائل علم اصول است منتهی چون حجیت آن دو قطعی است لذا در علم اصول از آن بحث نمی شود. با این قید اصالة الطهارة و اصالة الحلیة از دایره علم اصول خارج می شوند. بخاطر اینکه اصالة الحلیة یک اصل آلی نیست و ابزار نیست بلکه یک قاعده استقلالی است. کل شی لک حلال حتی تعرف انه حرام بعینه که همان براءت شرعی است و قسم مهمی از مباحث علم اصول است، یک قاعده استقلالی است و اگر قید آلی را ذکر کنیم این دو قاعده از دایره علم اصول خارج می شوند. چون در اینجا خودش ما فیه ینظر است و دیگر ما به ینظر نیست و یک حکم کلی شرعی را استنتاج می کند.

ممکن است اشکال شود این هم یک قاعده آلی است چون از قاعده کل شی لک حلال ... و اصالة الحلیة حلیت شرب توتون را استفاده می کنیم. در جواب از این اشکال می گوئیم مساله شرب توتون که حلیتیش ثابت می شود مصداق این قاعده است. به هر حال اصالة الحلیة یک قاعده آلی نیست بلکه یک قاعده استقلالی است. همینطور اصالة الطهارة، کل شی لک طاهر، یک حکم وضعی است و ما به ینظر نیست بلکه ما فیه ینظر است. پس نتیجه گرفته می شود که لازمه ذکر قواعد آلی در تعریف خروج دو مسئله اصولی از دایره تعریف علم اصول است.

قلت:

امام^(ره) به این اشکال عنایت داشته اند و می فرمایند: مانعی ندارد که ما ملتزم می شویم اینها از دایره علم اصول خارج است. و قائل می شویم به اینکه اینها جزء مسائل علم اصول نیستند. یعنی بر این تعریف پا فشاری می کنند و می گویند لا مانع از اینکه ملتزم شویم به اینکه اینها از دایره علم اصول خارجند. این خصوصیت اول تعریف بود.

خصوصیت دوم:

خصوصیت دوم قید **یمکن ان تقع** است این کلمه یمکن را برای این آورده اند که بگویند در علم اصول قواعدی است که این قواعد الزاما به عنوان کبرای قیاس استنباط یا استنتاج حکم کلی قرار نمی گیرند، بلکه صلاحیت این را دارند که به عنوان کبری واقع شوند و به عنوان مثال یکی از مسائل علم اصول حجیت خبر واحد است که عده ای قائل به عدم حجیت آن هستند مثل سید مرتضی و پیروانش و در مقابل اکثرا قائل به حجیت خبر واحد هستند بالاخره این قاعده اصولی

را با عنایت به اینکه بعضی قائل به حجیت و بعضی به عدم حجیت آن نظر داده‌اند چگونه باید به عنوان مساله اصولی قلمداد کرد و این تعریف را چگونه باید ذکر کنیم تا شامل این مسائل مورد اختلاف هم بشود. وقتی می‌گوییم ممکن است تقی صلاحتی این را داشته باشد که کبری قیاس استنباط واقع شود، یا مساله قیاس، استحسان و آن چیزهای که نزد امامیه حجت نیستند ولی بالاخره بحث از این قواعد باید در علم اصول صورت بگیرد اعم از اینکه عده ای قبول داشته باشند یا نداشته باشند.

خصوصیت سوم:

خصوصیت دیگری که در تعریف امام^(ره) وجود دارد قید **کبری** است. می‌فرمایند قواعد کلیه‌ای که ممکن است تقی به عنوان کبری، این قید برای خارج کردن آن دسته از قواعد آلی است که کبری استنتاج قرار نمی‌گیرد، مثل بعضی از مسائل علم رجال یا مسائل دیگر... چون علوم مختلفی در استنباط دخیل هستند مثل علم رجال، لغت، درایه، نحو و... که البته مع الواسطه دخالت دارند. اگر این قید کبری در تعریف ذکر بشود و بگوییم آن قواعد آلیه‌ای که کبری قرار بگیرند مسائل این علوم از جمله علم رجال از دایره علم اصول خارج می‌شوند و مثلاً زراة ثقة جزء علم اصول قرار نمی‌گیرد چون هیچ وقت این مساله کبری اصولی واقع نمی‌شود و آنچه در حقیقت کبری قرار می‌گیرد قول الثقة حجة است، خبر واحد حجت است و امثال آن که کبری قرار می‌گیرند.

خصوصیت چهارم

آخرین قیدی که در تعریف امام^(ره) ذکر شده است عبارت است از **احکام کلی فرعی الهی**، امام^(ره) فرموده‌اند کبری قرار بگیرند برای استنتاج حکم کلی فرعی الهی، قید الهی آن واضح است با قید الهی احکامی که ربطی به دین و شریعت ندارند خارج می‌شوند و با قید فرعی احکام الهی اصلی مثل اصول دین و اعتقادات خارج می‌شود. امام^(ره) بر خلاف بعضی که در تعریفشان گفته‌اند احکام کلیه عملیه فرعیه الهیه، قید عملیه را کنار احکام نیاورده‌اند برای اینکه احکامی که ما استنباط می‌کنیم همه آنها مربوط به عمل نیست. بعضی از احکامی که از این کبریات استفاده می‌شود؛ احکام وضعیه هستند و هیچ ربطی به عمل مکلف ندارند مثل طهارت و نجاست یا صحت و بطلان. که ما گاهی صحت یا طهارت چیزی را استفاده می‌کنیم بنا بر این ایشان این دقت را داشته‌اند که کلمه عملیه را به عنوان وصف احکام ذکر نکرده‌اند.

قید او الوظیفه العملیه هم که معلوم است برای شمول نسبت به اصول عملیه بخصوص ظن انسدادی علی القول بالحکومه است.

بررسی نظر امام(ره):

اشکال اول:

این تعریف تقریباً از بسیاری از اشکالات تعاریف سابق مصون است لکن مشکل عمده و اساسی این تعریف که خود امام^(ره) به آن تنبه داده‌اند این است که این تعریف لازمه اش خروج مسائلی از قبیل اصالة الطهارة و اصالة الحلیة از دایره تعریف است. که امام^(ره) فرمودند لا مانع من الالتزام بخروجهما عن تعریف علم الاصول.

اما واقعیت این است که نمی شود به راحتی این را پذیرفت که یک مساله که این همه از آن بحث می شود و واقعا از مسائل علم اصول است بگوییم مساله اصولی نیست و استطرادا از آنها بحث می شود. و صرفا به خاطر اینکه این تعریف را حفظ کنیم، بگوییم مانعی از التزام به این نیست که اینها از دایره علم اصول خارج باشند ولی بهر حال التزام به این حرف مشکل است. علی رغم این که تعریف امام^(ه) آن مشکلات تعاریف سابق را ندارد اما این مشکل، مشکل کمی نیست.

اشکال دوم:

البته یک اشکال دیگری هست که بعضی وارد کرده اند که به نظر ما این اشکال بر تعریف امام^(ه) وارد نیست، همان اشکالی که محقق اصفهانی بر تعریف مرحوم آخوند داشتند که شما در تعریف دو خصوصیت برای علم اصول بر شمرده اید استنباط احکام او الوظیفه العمليه. که یا بین این دو خصوصیت جامعی هست یا نه؟ اگر قدر جامع وجود دارد که در تعریف باید آنرا ذکر کنید و اگر جامعی وجود ندارد پس معلوم می شود دو خصوصیت در علم اصول وجود دارد که اینها هر کدام باید یک غرض مستقلى داشته باشند و لذا باید علم اصول به دو علم تبدیل شود.

پاسخ:

اما این اشکال وارد نیست، چون امام^(ه) تمایز علوم را به مساله تمایز اغراض نمی داند مضافا بر اینکه سابقا گفتیم می شود یک غرض جامعی بین آن دو خصوصیت ذکر کرد. به هر حال بنا بر نظر ما تعریف امام^(ه) هم محل اشکال است.

بحث جلسه آینده: تعریف مختار برای علم اصول.